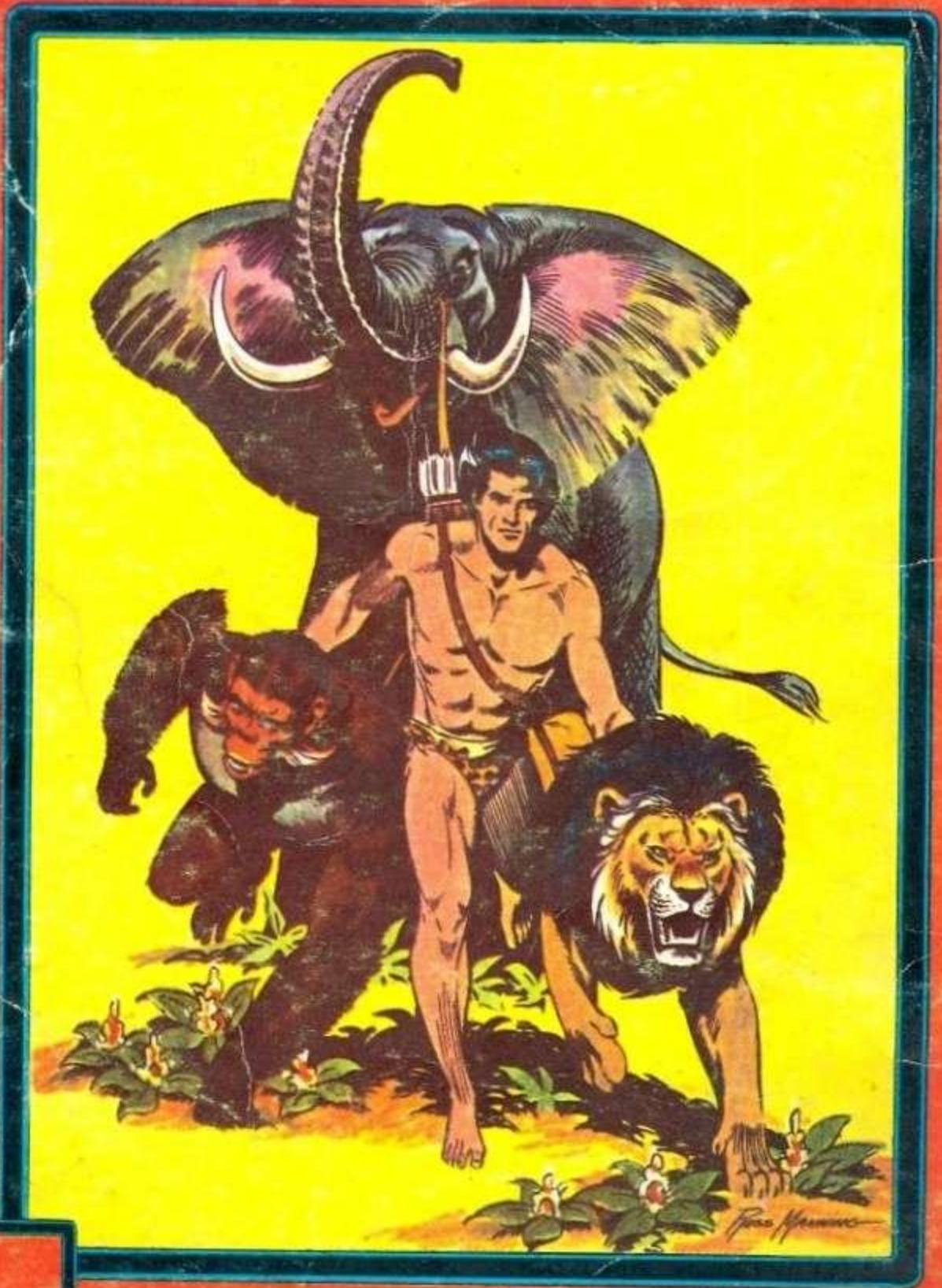


# قارزان در جزیره گمشده

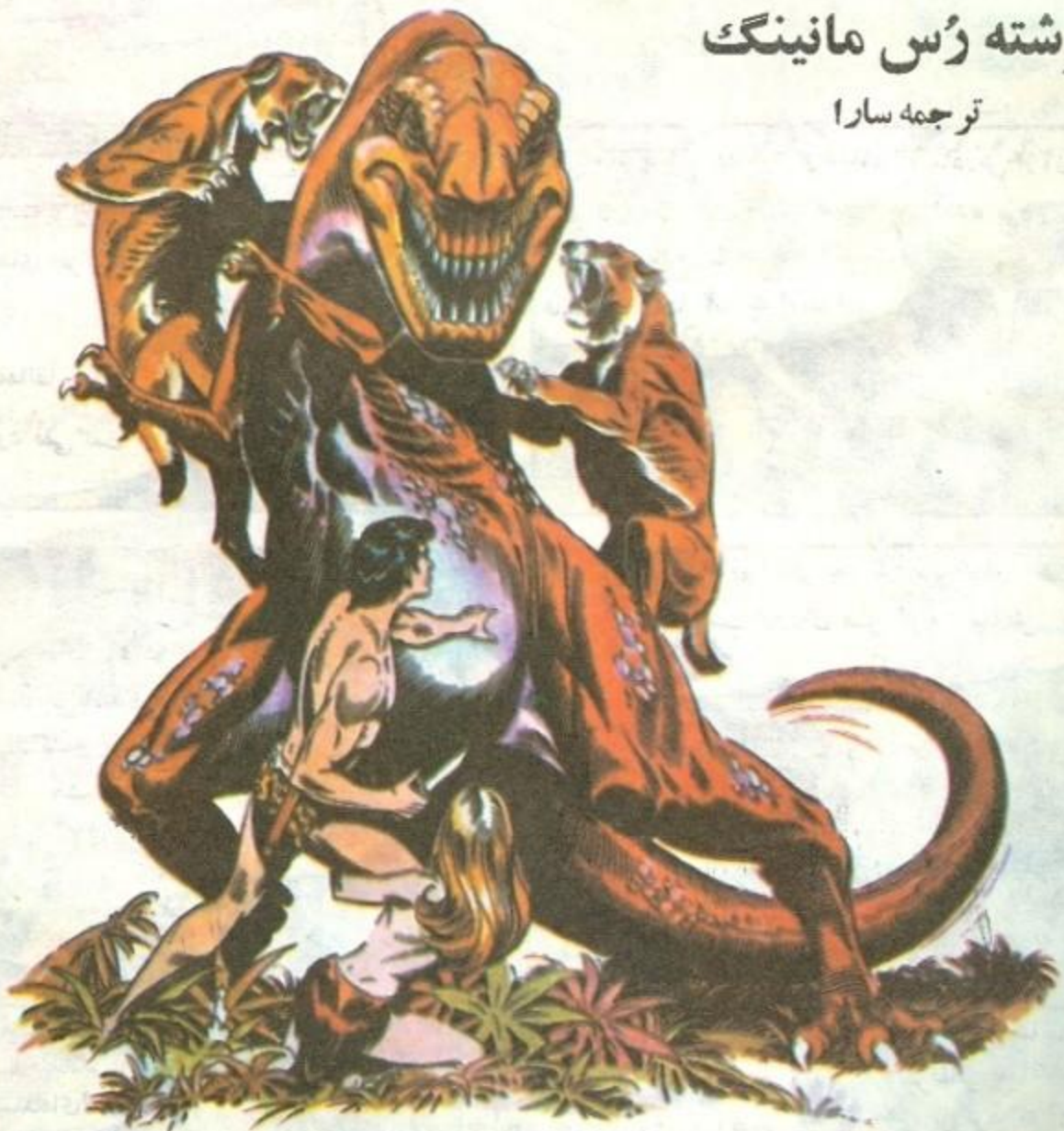


# قارزان

در جزیره گمشده

نوشته رُس ماینگ

ترجمه سارا



انتشارات کورش

فلك آذربايجان جملہ نکلن ۲۸۱۲۲

۱ هنوز هوا مه آلود است؟

بدون شك وان!

۲ اما چه چیزی هوای به این گرمی را نزدیک به دریا بوجود می آورد؟

۳ ابر ضخیم تر میشود ... در جنوب این موضوع غیرعادی است ... به نظر تو هوا گرم نیست؟

۴ کاسپاک ممکن است کاپیتان بوزانو می گوید ما به آن محل خیلی نزدیک شده ایم!



۶ مادرش از آنجا آمده بود.

۵ آن دختر چیزی درباره کوه های آتش فشان نگفت - نه لیا هیچ چیزی درباره آن جزیره نگفت فقط نام آنجا کاسپاک است و



۷ فقط پدرش تام بلینگز این چیزهای جزئی را گفته بود.

و مادرش مطلقاً چیزی درباره خود نمی گفت



۸ خانم ایجر بلینگز زن خیلی خوبی است تارزان من او را ستایش می کنم،

۹ ولی يك چیز عجیب و غریبی در گذشته او می باشد و ممکن است لیا ی مرا او کشته باشد و من نمی توانم او را ببخشم.



۱۰ لیا بیچاره ... نبود ... و در تمام کارها مثل لاقل مادرش این موضوع يك آدم سرطانی بد اندیش بود و سعی می کرد که آن کار را بکند.

دانت. او غذا خوردن بلد



۱۲ تو می گویی که هیچ وقت از لیا بلینگز چیزی نشنیده ای؟

۱۳ نه وان چیزهای اطراف کمتر وارد درون من میشود

و با تمام چیزها می جنگند و این برخلاف کارهائی است که مادرش می کرده



هم قشنگ است.  
... و بزرگترین زن  
قهرمان امروزی نیز  
می باشد ...

۲



تو خوشبخت هستی تارزان،  
اگر لیا را پیدا کنیم  
من مطمئن هستم که  
تو از او خوشتر خواهی  
آمد برای اینکه او دختر  
با نمک، گرم، و خیلی

۱

من اینجور چیزها را به او گفتم  
اهمیت ندارد  
ولی او بمن گوش نکرد و سپس  
پایند شد.

۴



من دیگر داشتم از  
گشتن او دیوانه می شدم  
که يك نامه از او از پرو  
بدستم رسید. و او بتنهائی

از راه دریا بدنبال جزیره های  
که مادرش در آنجا بدنيا  
آمده بود رفته بود.

۵



و این زمانی است که تو را  
پیدا کردم.

۶



بله تارزان، خانم جان کریستوک  
به من گفت که اگر هرگز ...  
هی، کشتی در حال ایستادن است.

۷



کاپیتان لوزانو؟

۸

دادار خشکی را  
در جلوشان میدهد.  
آقای کلینارد ما در  
اینجا می مانیم تا هوا  
روشن شود.

۹





دارد مه از بین می رود  
او خدای من باور کردنی  
نیست. صخره ها را بین

بسیار خوب کاپیتان  
لوزانو در نقطه ای نزدیک  
ساحل لنگر می اندازیم.  
۳

آقای کلینارد.  
این آخرین حدی است که من جرأت  
دارم بروم.  
۲



من می بینم این  
را! ب-ر-آ-و.  
او خدای من آن  
کشتی که لیا با او  
سفر کرده است!  
۷

خیلی زود یک  
قایق کوچک پالین  
بیاورید. ۸



چند ساعت  
بعد.  
۴

زبان اسپانیایی  
میرا آن بو کو استا  
آنزا کادو این لاس  
پیدراس! ۶

یعنی بر آن  
صخره ها. ممکن  
بود ما بیشتر پیش  
۵



سریع تر مرد. ۹



دومر تبه در کنار  
جزیره. بدون اینکه  
بروی صخره‌ها استراحت  
بکنیم. ما مجبور هستیم  
که از آنها بالا برویم.  
و بر نمی‌گردیم تا اینکه  
لیا بلینگز را پیدا کنیم.

۳



در اینجا هیچ چیز موجود نیست.  
اسلحه‌ها. کیسه خواب. لباس‌ها  
و غذاها همه چیز گمشده است

گوش کن  
دفتر دریانوردی  
او اینجا است.

۲



بزودی در داخل جزیره پیدا  
خواهیم کرد. وان بزودی اسباب‌های  
ما را از کشتی می‌آورند.

پنج‌ماه ژانویه!  
بیشتر از یک ماه قبل.  
و او هنوز بر نگشته  
است. ما او را

۴

۵



متشکرم خداوند تو  
بودی که به من کمک کردی  
تازان تنها این صخره‌ها  
است که مرا از حرکت  
می‌ایستاند.

۹



این راه  
خیلی ناهموار  
است و تنها  
این ممکن است که  
ما را عقب  
بیندازد.

۸



حاضری وان.

حاضر من حدث  
میزنم آرزوها  
بتوانند به ما کمک کنند  
که به آن بالا برویم

۷



درونك صخره ؟  
چطور ليا قبلا به  
اينجا آمده



اين چيست تارزان؟

حس مي کنی؟ گرما و بوهاي  
را که از زمين مي آيد. جنگل  
بیش از حد. پهناور!  
بوی تعفن.



بیا! اينطرف را بين، شيب  
اينطرف صخره به تندي آنطرف  
نيست و هم چنين مه کمتر است



وحشتناك است، غير قابل  
قبول است. هرگز ما نمی  
توانيم ليا را اينجا پيدا  
کنيم.



کریگاه!





تارزان از دست رفت .  
آن چه چیزی بود يك مرتبه  
اتفاق افتاد و من نتوانستم .



حالا چكار بكنم تنها  
روی يك صخره در  
هوای مه آلود در روی  
يك جنگل پهناور  
و نامعلوم . ۲



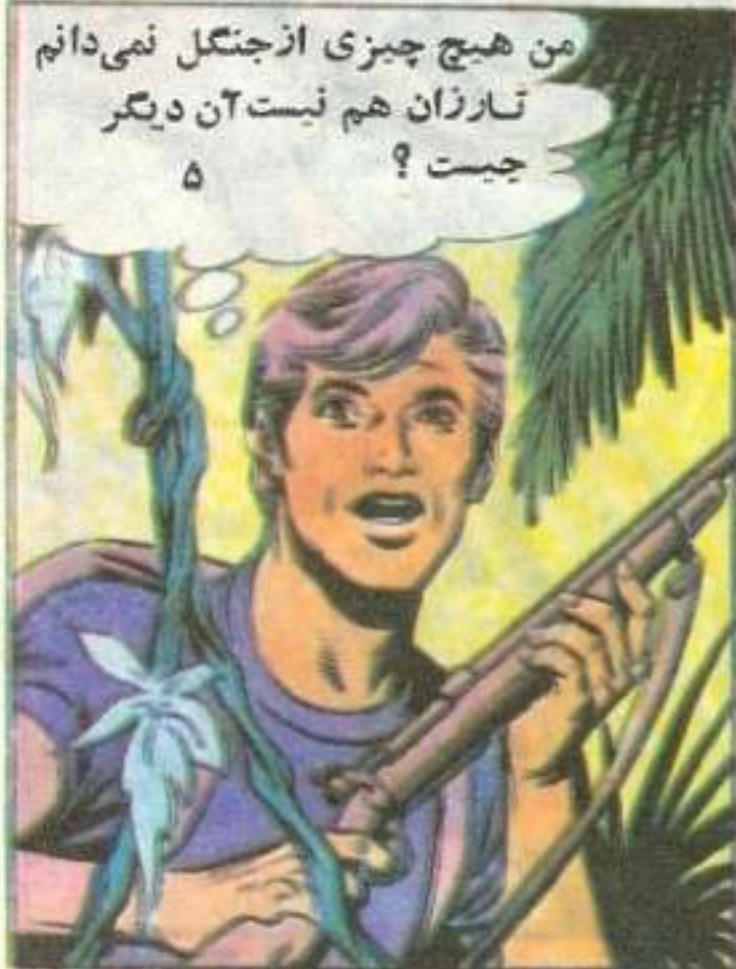
من نمی توانم اینجا بایستم  
ممکن است آن حیوان پرنده  
دوباره برگردد . ۳



من باید لیا را پیدا  
کنم . ۴



من هیچ چیزی از جنگل نمی دانم  
تارزان هم نیست آن دیگر  
جست ؟ ۵

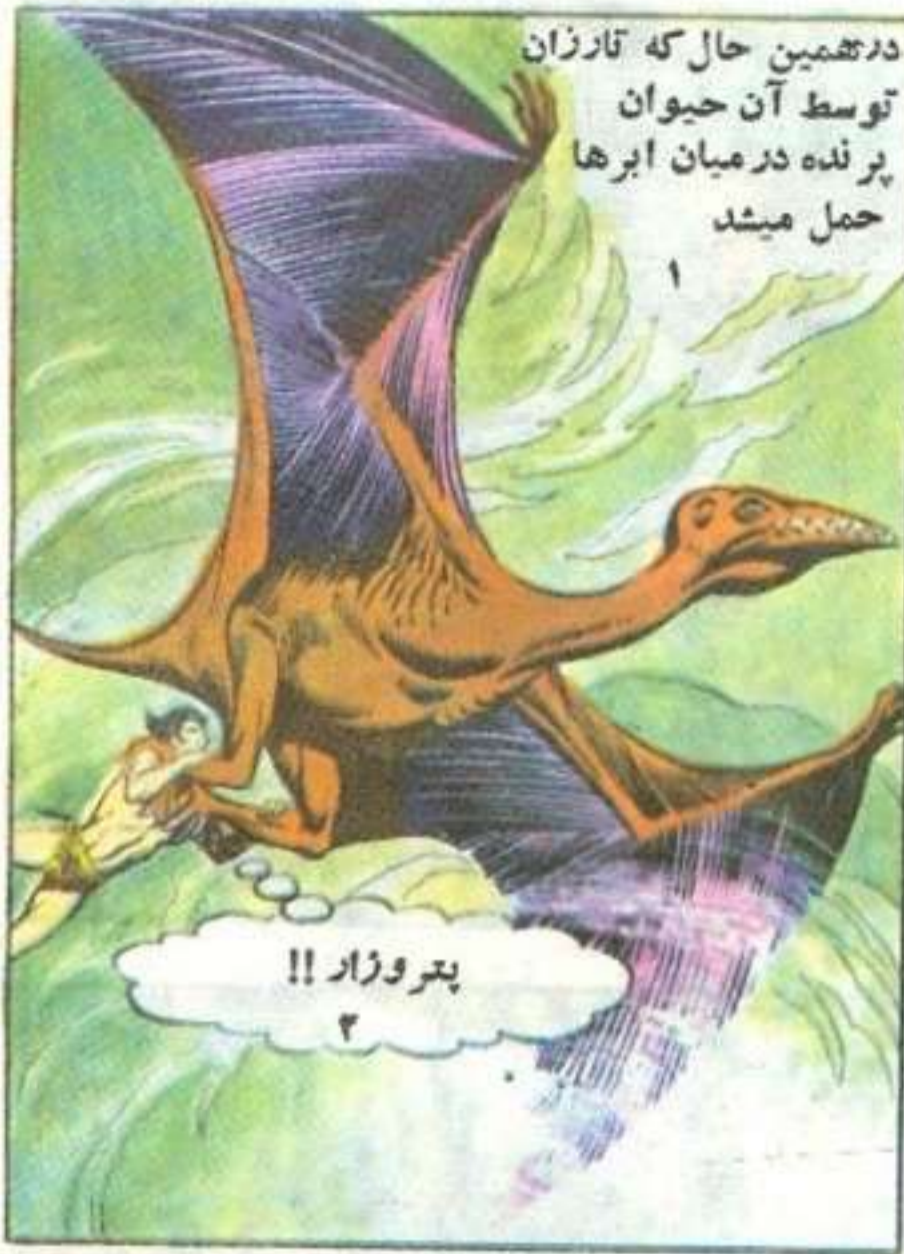


خدای بزرگ  
۷

من میتوانم بروم پالین  
داخل آن جنگل آه ... این چه  
کاری بود که لیا کرد . او  
اینهمه از اینجا دور شده  
است ؟ ۶











چقدر حیوانات ماقبل تاریخ غذا دادن  
 جنگیدن - مردن - چطور میتوانند در این  
 جزیره گمنام دوام بیاورند.

آنها دارند یکدیگر را  
 می خورند .

۲



با وجود این وان می گفت  
 که مادر لیا اهل این جزیره  
 است

۴



بیمب است که هنوز  
 آنها متمدن نشده اند  
 شاید دور از چشم بودن  
 محل و مه آلود بودن  
 دائمی هوا از کشف  
 شدن اینجا  
 جلوگیری کرده است

۳



آیا بشر میتواند با این  
 وضع وحشتناک در اینجا  
 زندگی بکند.

باید هر چه زودتر بدنبال وان بگردم  
چون مطمئن هستم با تفنگی که او  
دارد زیاد نمی تواند درمقابل این  
حیوانات دوام بیاورد



در مسیری که تارزان در  
حال رفتن است درختان  
کم کم کمتر میشود و ناگهان  
دست او ول میشود و  
به زمین می افتد.

با وجودیکه  
میداند در این  
قسمت که نه  
درخت است و نه  
پناهگاهی ولی با  
سرعت پیش می رود



و يك برخورد  
ناگهانی



باید سعی کنم این حیوانات  
را بچان یکدیگر بیندازم.



چطور لیا می تواند در جایی  
به این دوری و در میان  
اینها زندگی کند.





تنها شانس فرار کردن  
است  
۲



شاید قسمت‌های کم عمق آب دریاچه  
مطمئن تر باشد.  
۱



مثل اینکه هیچ قسمت  
جزیره کاسپاک مطمئن  
نیست  
۳



تارزان برای نجات  
زندگیش یا در  
حال دویدن بود  
یا در حال جنگیدن  
۴



او با خزنده‌های کمتری در  
بقیه راه مواجه شد  
ولی کم کم جانوران  
پستاندار ظاهر می شدند  
۵



بالا جنگل ظاهر شد.  
 اگر بتوانم از میان آن علفها عبور کنم  
 میتوانم دو مرتبه از روی درختان ادامه  
 بدهم ۱



بعد از مدت‌ها که از میان  
 جنگل گذشت و صخره‌ها  
 را پشت سر گذاشتن . ۳



آن حیوان دارد نزدیک تر  
 میشود ۲



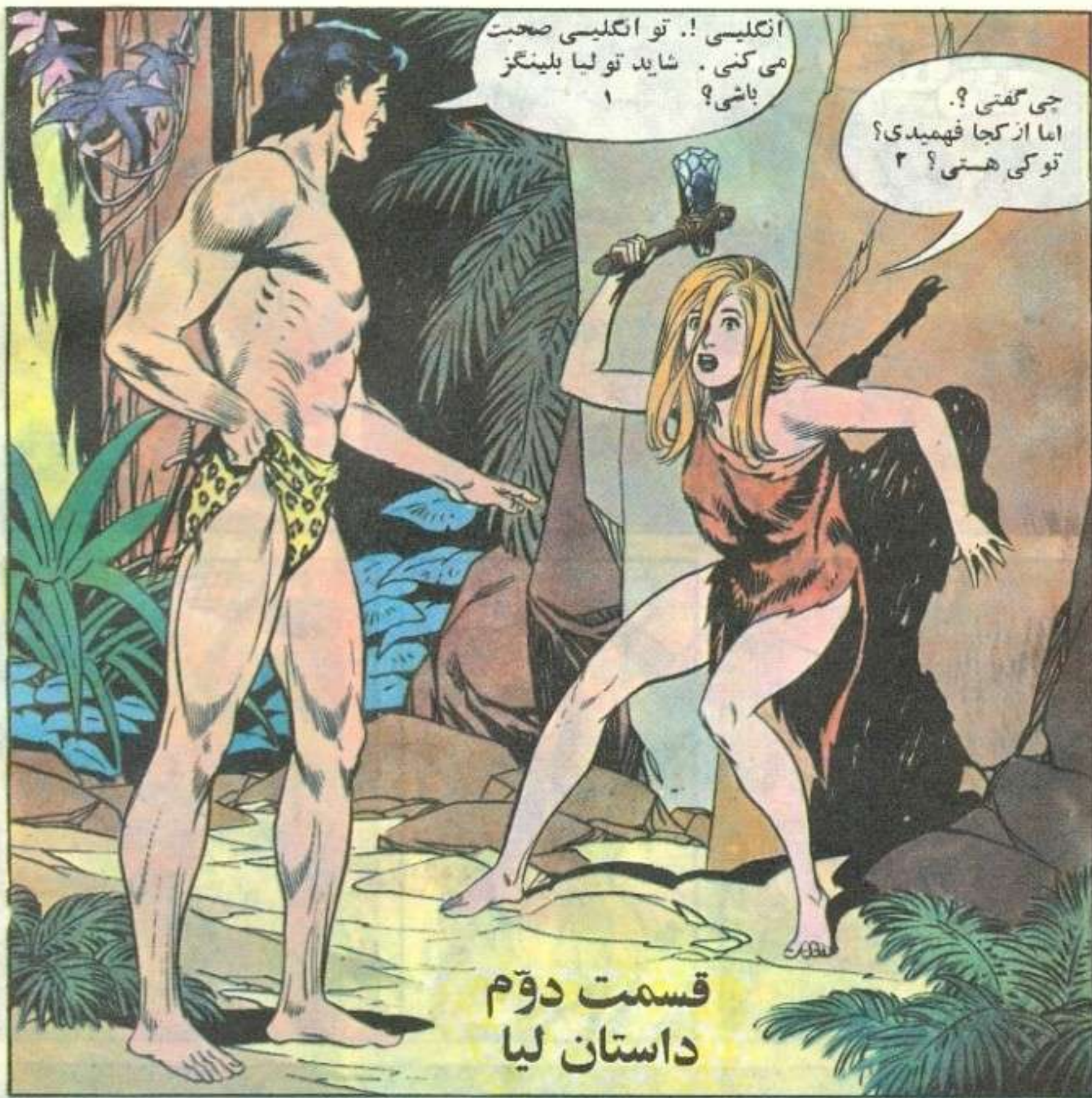
صداها .  
 فریادها چیست؟

انسان‌های ما قبل تاریخ  
 در حال دنبال کردن یکی  
 از زنانشان هستند .









انگلیسی! تو انگلیسی صحبت می کنی. شاید تو لیا بلینگز باشی؟  
۱

چی گفتی؟  
اما از کجا فهمیدی؟  
تو کی هستی؟  
۲

قسمت دوم  
داستان لیا



وحشتناک است آن حیوانها دالم یا در حال خوردن هستند یا در حال جنگیدن و آن غار نشینان بدتر از آنها هستند... کشف آنها جدال برای خاطرنها.  
۵



چی گفتی وان! ایا او اینجاست؟ اوه خدای من متشکرم دیگر این ۴ شبخ و رؤیای من تمام شد!  
اسم من نارزان است و به اتفاق دوستم وان کلینارد برای پیدا کردن تو به جزیره کاسیاک ۳ آمده ایم.







در قسمتی از  
جنگل که  
طناب پاره شد و آنها  
افتادند پائین خدای  
جنگل و جنگنده‌های  
او در آن قسمت بودند  
و جنگ و حشانه  
بزرگی بین آنها در  
م گرفت.





مرا تنها بگذارید!  
۱



صبر کن  
۳



خواهش می‌کنم!  
من نمی‌دانم که تو چه  
چیزی می‌خواهی ۲



متشکرم تارزان . اما حالا  
او فکر می‌کند که اگر مرا  
شکنجه بدهد تو هر چه را  
که بخواهد بداند به او خواهی  
گفت. ۴



گاش‌هاک نمی‌فهمد که تارزان چه می‌گوید ولی از  
اشاره‌های او بخوبی می‌فهمد که چه می‌گوید. ۴

ها - ها -  
موس آتا - لو  
کوار .  
آکوپو!  
۵





او دارد  
تستورانی در  
باره ما به  
جنگجو باش  
میدهد. و صلاح  
نیست که اینجا  
بمانیم ۱



گاش هاشک چه  
می خواهد لیا آرام  
تر صحبت کن  
ممکن است  
آنها عصبانی  
شوند ۲

من فکر نمی  
کردم که این  
موضوع اینقدر  
مشکل است. ۳



من فکر می کنم یک موضوعی در  
باره گاش هاشک استنباط شده است.  
برای اینکه او مثل سایر غارنشینان  
نیست و او برای دانستن  
این موضوع میخواهد بتواند  
بشود. ۴



ولی این غارنشینان و حتی صفت  
دارند کم کم به آدمهای جدیدی تبدیل  
میشوند و به شمال میروند! ۶

یک مسئله مخره و  
پسجیده ای در باره این  
جزیره هست!  
و توقستی از آن حیوانات  
وحشی و عجیب و غریب را  
دیدی؟ ۵



من اصلا نمی فهمم.  
ولی گاش هاشک را فکر  
نمی کنم بتواند تغییر  
کند. او شکسته  
می دهد، می کشد،  
و در ضمن این  
کارها سعی می کند  
که یک آدم جدیدی  
شود! ۷



مگر در شمال این  
جزیره چه خبر است؟  
مگر چه مقداری از  
این جزیره را تو  
دیدهای؟ ۸

خیلی کم میدانم!  
ما اکنون نزدیک پائین  
آن صخره ای هستیم که  
من قبلا از آنجا پائین  
آدمم. ۹

من وقتی که از صخره بالا می آمدم حتی يك اسلحه هم با خودم نیاوردم. برای اینکه من فکر میکردم که به جزیره ای خواهم آمد فقط برای پرسیدن سئوالاتی درباره مادرم. ۱



آیا آن سئوالات را پیدا کرده ام؟؟ آیا مادر من واقعاً در اینجا بدنيا آمده است؟ این چه سزی بود که او داشت؟ - آه ... ۲



لیا چطوری به آن غار نشینان برخورد کردی ۳



و این يك چیز عجیب دیگری است. وقتی که من در حال پائین آمدن از صخره بودم ناگهان خوابم برد ... ۴



پرت شدم بداخل يك استخر آب! ۵



آیا آن آب بود؟ به من يك احساس عجیب و خوبی دست داد مثل يك شیرینی خوب و خوشمزه ای در وجودم حس کردم مثل ارتعاشات الکتریکی و داخل استخر پر از زنان غار نشین بودند که از این ارتعاشات لذت می بردند.

من حالا می فهمم که چرا آنها بداخل  
آن استخر می رفتند. برای  
اینکه آن استخر يك  
خاصیتی داشت که آنها را  
به آدمهای جدیدی  
تبدیل میکند.



من سعی می کردم که فرار کنم ولی آنها مرا  
درغار زندانی کرده بودند و مرا می زدند.



وقتی که من زبان آن را نمی فهمیدم او  
به زنیاش دستور می داد که زبانان را  
بمن یاد بدهند.

آنها اسم مرا گما - لو - گذاشته بودند  
و مرا به غارهای خودشان بردند.



وقتی که او مرا خیلی  
اذیت می کرد من هنوز  
نمی توانستم به او بگویم  
که چرا به يك آدم  
جدیدی تبدیل نمی شود.



سرانجام روزی شانس آوردم و از  
دست آنها فرار کردم.  
تا اینکه به تو برخورد کردم.



مردان جدید... شمال - ؟ از وقتی که  
من به شمال آمدم این آدمهای وحشی  
و حیوانات اینجا پیشرفتهای بیشتری  
و جدیدتری کرده اند. ۱



اه تازان. بروی او  
بطرف ما حمله می کند.

۴



استاك يورگارده.

۳

آه...  
خواهش می کنم لطفاً نکن

۵



آنها همه  
بیرون آمده اند و  
منتظرند ببینند که  
چه خبر است.

۲



نزوی در یک قسمت از  
جنگل... ۱



بامب  
بامب ۲

ز میان آن کلینارد در جای خود میخکوب  
شد و با دیدن آن حیوان عظیم‌الجثه بی اختیار  
دستش بر روی مانده تفنگ رفت و بطرف آن  
حیوانات تیر اندازی میکرد.

۳



آه قادر نیستیم سرپا  
بایستیم. ۴





در يك لحظه کوتاهی  
چشمپایش را باز کرد و  
يك روشنائی بنظرش  
رسیده ۲

بخواب فرو رفت و از درد بیهوش شده بود.  
و دستهای مهربانی در حال بستن  
زخمپایش بود ۱

آیا این يك خواب و  
خیال است؟ ۳

او خودش را در يك  
خواب عمیق حس کرد و  
از این فراموشی  
خوشحال بود ۴

و بعد از مدتی  
کم کم بآرامی از  
خواب بیدار شد. ۵



آه.  
چطور من به اینجا آمدم؟  
بخاطر نمی آورم آخ. يك  
نفر مرا بروی دست به اینجا  
آورده؟  
جد کسی مرا باند پیچی کرده.  
۱



چند ساعت بعد. ۴

گر سنام شد،  
بیشتر از این نمی  
توانم صبر کنم. ۵

بروم برای  
پیدا کردن لیا  
۶



چه کسانی بودند آنها کجا  
رفتند آنها؟ ممکن است آنها  
بدانند که لیا کجاست. من صبر  
می کنم ممکن است آنها بر  
گردند. ۳



دارم کم کم بخاطر می آورم  
آن مردها با آن کلاه های عجیب  
آیا آنها مرا به این بالا دور از  
چشم حیوانات آورده اند...؟  
۲



نفهمیدم هیچ چیزی  
حقیقی نیست حیوانات  
ماقبل تاریخ و انسانهای  
عجیب - آه - خدا یا  
چند تا حیوان وحشی  
در حال حرکت اند.  
باید مواظب بود.  
۸

گیج شده ام اما باید  
به رفتن ادامه بدهم.  
من هیچ چیزی از اینجا  
۷



در پالین و ته صخره داغ .

۲



صبر کنید .

۳

لیا به او بگو که هر چیزی که خواهد بداند من حاضرم در اختیار او بگذارم

۱

اگر جرأت دارید دستم را باز کنید تا از خودم دفاع کنم!

۴



پاکتا - سمار - تارزان

۶

اه - استا - ماش هناك - تارزان راکت ه

۵



آخ

۷









خیلی خوب  
۳



آه دیگه محاصره شده  
۱

استا - لو  
ماساک تارزان ۳



ماساک  
۵

ماساک  
۴



بامب  
۷

صدای تیر مال  
چه کسی است ؟



ماساک  
۶



بامب  
۱

وان  
او وان است.  
۲

قسمت سوم  
داستان  
مردان عجیب



شما دو نفر دنبال من بیایید  
قبل از اینکه آن مردان وحشی  
حالشان خوب شود.  
۵



اوه وان! متشکرم لیا!  
۴



آخ!  
۳

با راهنمایی تارزان که جنگل را خیلی خوب میشناخت و به کمک نور کمی که می تابید شروع کردند به رفتن. ۱



درگیری تو با آن غار نشینان خیلی جالب و با مزه بود تارزان. ۳

اگر هر چه زودتر این جزیره را ترک نکنیم همگی کشته خواهیم شد تو چه می گوئی لیا. ۵

در پائین، وان من از تو متشکرم دو حقیقت جان ما را تو نجات دادی. ۴



من حاضرم وان. من حالا می فهمم که چرا مادر سعی میکرد همه چیز را از من مخفی کند. برای این که او يك زن غار نشین بود یکی از همین انسان های حیوان صفت بود. ۶



چه می گوئی مگر این ممکن است. چه چیزی تو را اینهمه مطمئن میکند. مگر تو پدر یا مادر او را دیده ای؟ ۸



نه ولی اگر مادر او اهل این جزیره باشد او نیز يك انسان ماقبل تاریخ است و در نتیجه نیمی از من هم همینطور. ۷

لیا این برای تو چه فرقی میکند که مادر تو يك غار نشین بوده است؟



کجا تو دیدی آنها را؟ ۱۱

تو فکر میکنی که شانس داشته باشیم. ۱۰





من زیاد نمی  
توانم در باره  
این جزیره  
قضاوت بکنم.  
بنابراین بطرف  
جنوب  
می رویم!  
۳



درختی را که آنجا مرا بروی آن  
گذاشتند آنطرف نزدیک صخره است.  
عجیب است ممکن است مردانی را که  
تو در باره آنها صحبت می  
کنی مردان جدید باش  
هاست باشند که در شمال  
زندگی می کنند! ۲



فکر کنم نزدیک باشد لیا چون این  
قسمت آشنا بنظر می آید.  
۵

دان ما یک راه عجیب و  
طولانی را آمده ایم!  
پس کجاست آن درخت.  
۴



تو درست می  
گویی!  
فرار کنید!  
۷

حیوان ما قبل تاریخ!  
۸



ما باز به منطقه ما  
قبل تاریخ برگشتیم  
باز هم آن حیوانات  
عجیب و غریب.  
۶



او دارد دنبال ما  
می آید. بیا برگردیم!  
من برای آوردن وان  
خواهم برگشت!  
۱۰



بامب  
۹



پس وان کجاست؟

من نمی فهمم  
تارزان . این  
وحشها بدون  
وان آمدند .  
داره حاله بهم  
میخوره  
ای وحشها  
۴

ما از جنگ آن  
حیوان در رفتیم  
و الان من می روم  
که وان را بیورم .



اینجا بودند آن  
مردان عجیب و اسرار  
آمیزی که وان در باره آنها  
صحبت می کرد . اینجا که با  
این کارهایشان گمش هاسک  
را مثل یک ستاره سینما  
۵ نشان می دهند



اینجا که وحشی تر و بی تمدن تر از  
گمش هاسک و افرادش می باشند .  
ما می بایست بطرف شمال می رفتیم .  
۶

تارزان آن صدای  
عجیب چیست ؟  
۷



آنجا را ببین لیا

۳

آنها را ببین آنها دارند  
به آن بخارها احترام  
می گذارند مثل اینکه  
آن خدای آنهاست.



چی  
آه خدای  
من او تماش  
هاگ است.

۵



سمار - کاس - آت - لو

۶

مثل اینکه تارزان برای بدست  
آوردن من تمام غارنشین ها را با  
خود به شمال آورده است.

۷



متشکرم خداوند! او دارد به  
بارانش می گوید که ما را ببندد  
و از بالای آن دیگ بخار آویزان  
کند



سمار - استند  
لو

۸



بامب

این صدای یک دیگ  
زمینی است که از آن بخار  
آب جوش بیرون می آید

۲



هنوز به زنده ماندنمان امیدی هست  
 باید شروع کرد به تاب خوردن لیا.  
 بدنت را همزمان با بدن من شروع کن به تاب دادن

۱۲



بند پاره شد

آخ

سماش هاك اشتباه کرد

۱۳



خدا حافظ تارزان متشکرم که اینهمه راه را برای پیدا کردن من آمدمی و جان خود را از دست دادی.

جرات داشته باش لیا سماش هاك و یارانش دارند اینجا را ترك میکنند. آنها دیگر مطمئن شدند که ما خواهیم مرد.



ر-ر-ر-م-ر-ر-م

۱۴



م-م-م-م

۱۵



تارزان

۱۶

م-م-م-م-ر-ر-ر-ر



عجله کن تارزان

۱۷



اوه

ر-ر-ر-ر

۱۸





این قسمت زمین خیلی خطرناک است ما باید هرچه زودتر بطرف شمال برویم  
۳



اوه تارزان تو باعث شدی که ما زنده بمانیم این باورکردنی نیست  
۲



بامب

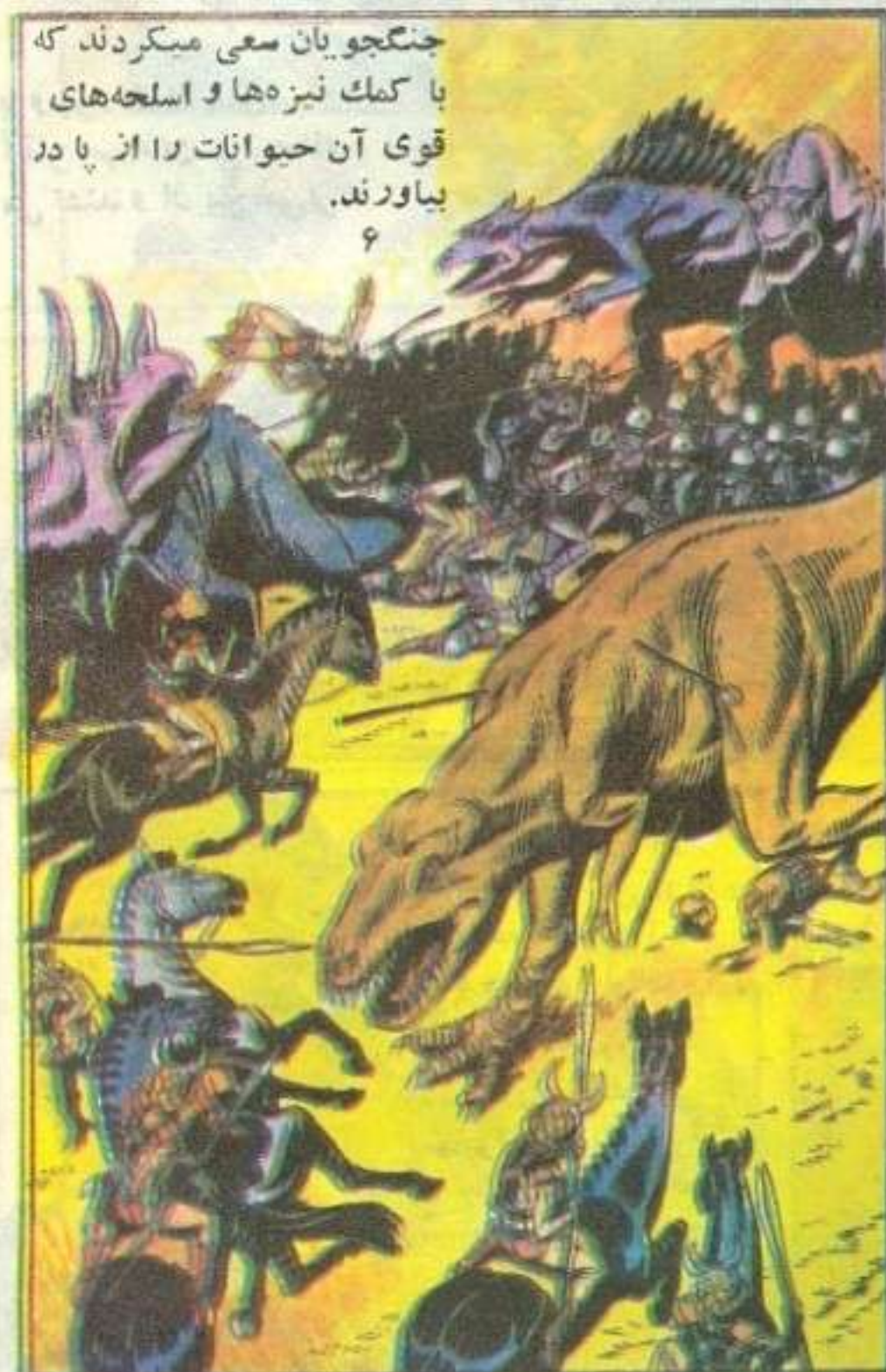


عجیب است ما هنوز در منطقه حیوانات ماقبل تاریخ هستیم اما خوشبختانه ما هنوز با یکی از آنها مواجه نشده ایم  
۴



ولی این یک دلیل دارد که چرا گشاک یارانش را بطرف آنها میبرد!  
۵

راستی چرا؟!  
۶





جنگجویان در حال عقب نشینی هستند نگاه کن هنوز وان با آنهاست. او دارد بطرف ما می آید ۲



با وجود شعله های آتش سربازان بی رحمانه می کشند و از بین می برند.

۱



دنبال من بیا لیا ۳



تارزان! لیا! متشکرم خدایا. شما هنوز زنده اید.

وان. ۴



از دست آن جانوران ماقبل تاریخ نجات دادند. و حالا در دام افتادند خدایا. من خیلی میترسم آن جنگجویان و حیوانات دارند همدیگر را قتل عام میکنند.



اینها آن مردان معجزه گری هستند که من در باره آنها صحبت می کردم. دو باره جان مرا نجات دادند که جان مرا از دست آن غارنشینی که میخواستند مغز مرا بیرون بیاورند نجات دادند و همچنین مرا ۶



آن مردان جنگجو به اندازه کافی قوی هستند ولی احتیاج

به کمی فنون جنگی دارند که بتوانند در مقابل آن حیوانات بایستند. وان زودتر هرا پیش رئیس آنها ببر!

ده دقیقه بعد. لیا حرفهای تارزان و گریم خاکه رئیس جنگجویان را برای یکدیگر ترجمه می کند.



تارزان او دارد حرفهای تو را به آنها دستور می دهد و می گوید که تو از همان نژاد هستی که قبلا یکنفر بنام کارلوس به آنها سواری را یاد داد



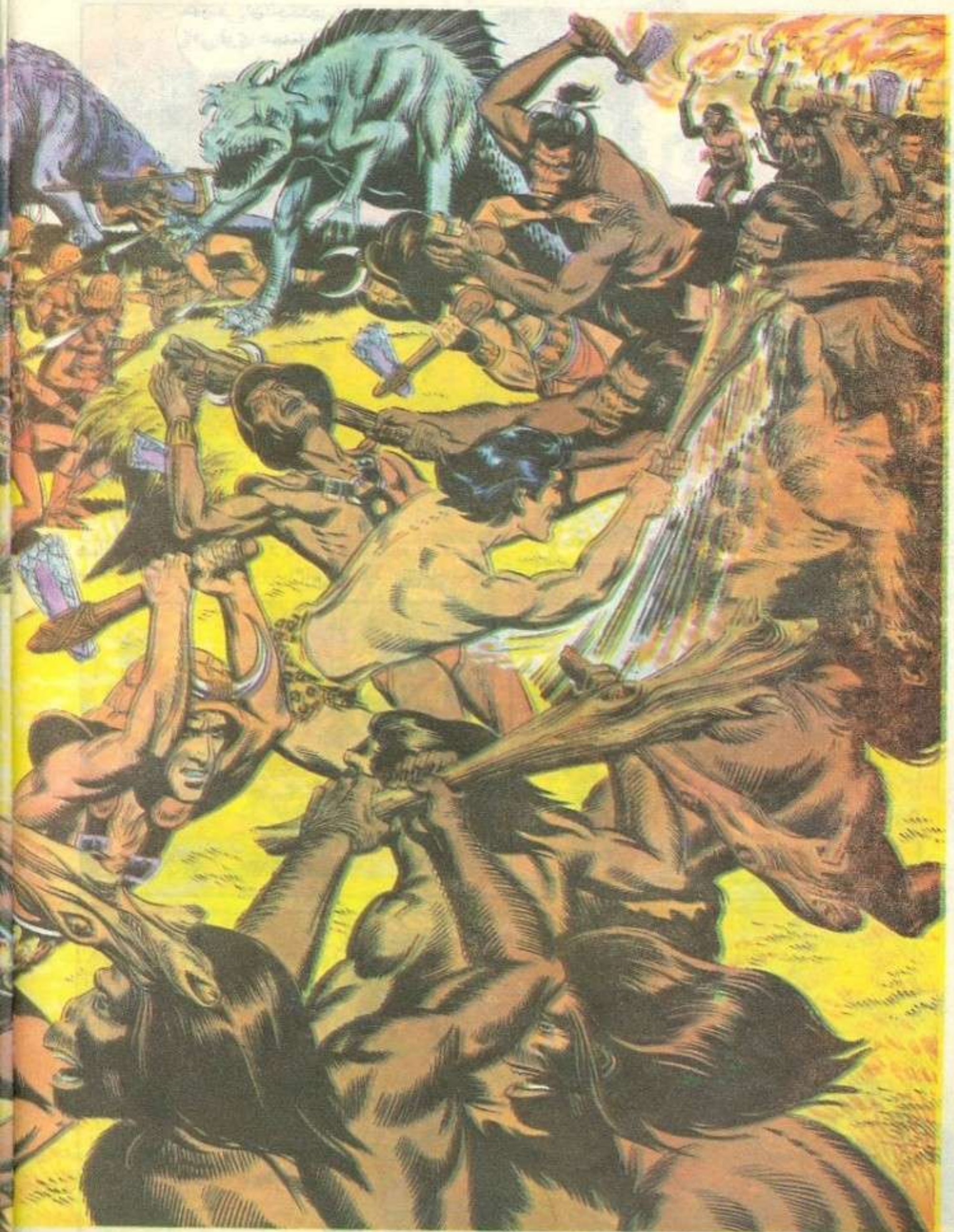
همانطور که تارزان دستور داده بود جنگجویان در حال ساختن وسائلی برای مقابله با ماش هاك نیز می ساختند.

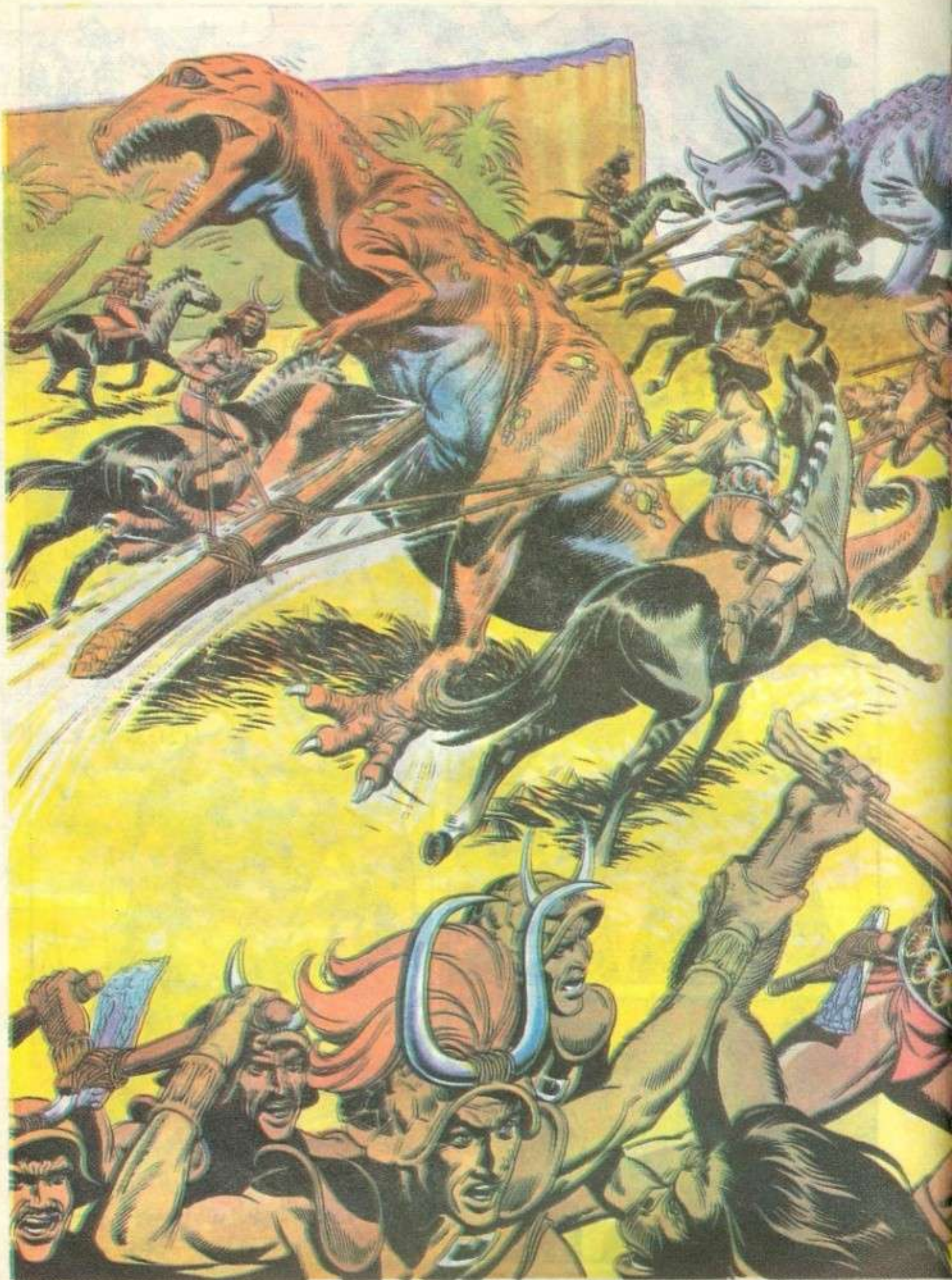


شما برای رفتن حاضرید؟



با تمام قدرت یکی از وسائلی را که تارزان گفته بود بطرف دشمن حرکت میدهند.







گاش هاك بی صبرانه منتظر  
چنین موقعیتی بود سعی  
میکرد که تارزان را  
با تبر دو نصف  
کند.

۴

با يك حرکت ماهرانه ای از طرف تارزان. تارزان  
توانست آن تبر سنگی را از دست گاش هاك در بیاورد.



وان . مردان جدید  
همه چیز را در باره  
گاش هاك می دانند او  
کسی بود که قبلا از  
این مردان جدید  
نگهداری میکرد و  
۳



برای اینکه  
آنها رئیس خود  
را از دست  
داده اند  
۲

آن غار نشینان  
دارند فرار  
میکنند  
۱



این مردان جدید بودند  
که تو را نجات دادند!  
گاش هاك نشانه ای از يك  
مرد غار نشین بود که در  
مدت دو یست سال اصلا  
عوض نشد.  
۴



نوناچ بمن گفت که اینجا بیشتر از آنها  
عوض شده اند  
۶

آنها از تخم هالی که در آن  
استخرهای عجیب که در قسمت های  
دور این جزیره است بوجود  
می آیند.  
۵

عوض شد؟  
منظور تو این  
است که تمام اینها  
که اینجا  
هستند عوض  
شده اند.  
۷



با این چیزهای  
عجیبی که من  
در این جزیره  
دیدم امکان  
است باور کنم  
۱۱

کی میداند  
هنوز چه اسراری  
نهفته است؟  
۱۲

نارزان تو  
می توانی  
باور بکنی؟  
۱۰



وان اینها چیزهاییست که او گفت. آنها چی گفتی؟  
از مراحل مختلف گذاشته اند تا به اینجا  
رسیدند اولش ماهی بوده اند و بعد به  
پستاندار تبدیل شده اند و سپس به  
میمون و بعد به غار نشین  
۸





آنها می گویند که پدرم نیز از یک خشکی عجیبی به این جزیره آمد و سواری به آنها یاد داد و بجای آن مادرم را با خود برد



تارزان و لیا و وان باتفاق آن جنگجویان پیروز صحنه جنگ را ترک کردند و به خانه برگشتند. مادر من از همین مردم بود اینها مرا بیاد مادرم می اندازند.

نگاه کن آن مردم جدید نیز در یکی از آن استخرها دارند با آب باور نکردنی که آنها را عوض می کند



من آنقدر در این جزیره می مانم تا آدمها و حیوانات مختلفی را در این جزیره کشف بکنم.

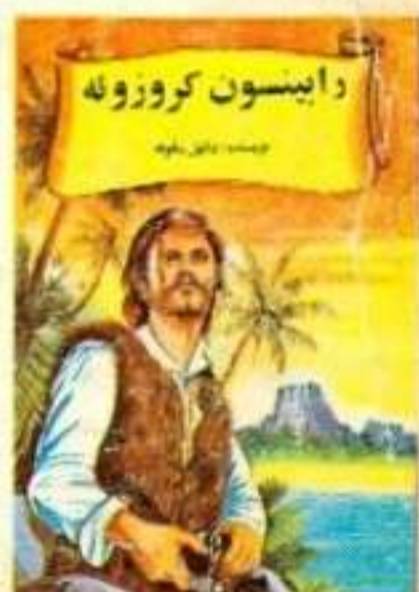
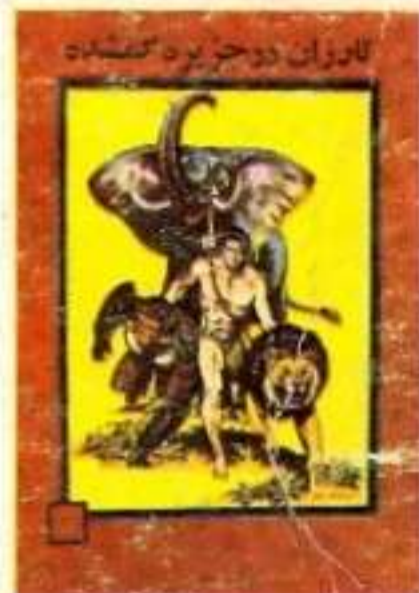


بالاخره ما می فهمیم! - آن آب هستند؟ آیا این آدمهای جدید اسراری را در خود پنهان کرده اند؟



نه تارزان به او بگو که ما داریم اینجا را ترک می کنیم اینجا خیلی خطرناک است تو برو اگر فکرمی کنی که در آن شهرهای پیشرفته خطر آتش کمتر است برو.

# از سری داستان‌هایی که تا کنون منتشر شده است



انتشارات کورن

۱۷۵ ریال